

گوشه‌ئی از تاریخ ایران و افغانستان

با اینکه مردم افغانستان از هر سو به ما نزدیکتر از مردم کشورهای دیگرند و نه تنها یگانگی بی‌چون و چرای فرهنگی با هم داریم و چون يك روان در دو تنیم ، بلکه مهترین قسمتهای تاریخ ما نیز با افغانستان یکی است با اینهمه مردم ایران این برادران هم نژاد و هم فرهنگ خود را کمتر میشناسند یا دگرگونه می‌شناسند و بسیاری از مردم افغانستان هم ایران و ایرانیان را درست نمی‌شناسند و برخی از آنان نیز ایران و ایرانیان را جز آنچه هستند می‌دانند. سخن کوتاه بزرگترین و نیرومندترین سیاستهای امپریالیستی و استعماری سده‌های ۱۸ و ۱۹ و اوائل سده بیستم میلادی ، که بر سراسر هندوستان فرمانروایی داشتند ، مردم سرزمینی که اکنون افغانستان نامیده می‌شود و برادران ایرانی آنان را بزرگترین مزاحم حکومت استعماری خود می‌شمردند و چنین هم بود ، از این رو نه تنها در میان این دو کشور با همه نیروهای مادی و تبلیغاتی خود به نفاق افکنی پرداختند تا این برادران نیرومند خود یکدیگر را کم توان و ناتوان کنند بلکه در درون هر يك از این دو کشور ها نیز تخم جدائی پراکندند و در همین ایران امروز ما تا پیش از طلوع رضا شاه کبیر هر ولایت یا استانی برای خود خان و صاحبی داشت که با استانهای دیگر بد بودند. خان‌ها و شاهزادگان و شیخ‌هایی که در فارس و آذربایجان و خراسان و کرمان و خوزستان و یزد و سایر شهرستانها یا استانهای ایران ما بودند هر يك خود را امیر و پادشاه مستقلی می‌دانستند و چه بسا که از نژاد ترکمان و ترک هم بودند . شیرین‌زبانیهائی که هنوز برخی از تهرانیها می‌کنند این است که مردم سراقراز خراسان را «خر خراسانی» بخوانند و مردم غیور آذربادگان را « ترک خر » بنامند. از این گونه پس مانده‌های آثار شوم سیاستهای استعماری در افغانستان هم اگر خیلی بیش از ایران نبوده و نباشد کمتر هم نبوده و نیست و هنوز هم در افغانستان اگر عده‌ئی از مردم مسلمان حنفی و جعفری بیکدیگر « فارسی » و « اوغان » می‌گویند این سخنان تعارفی نیست که بیکدیگر می‌نمایند و جز باقی مانده آثار سیاستهای استعماری « برای ضعیف کردن وحدت ملی » چیز دیگری نمی‌تواند بود .

در تاریخچه‌ی پخته و دلنشینی که در سال گذشته از « دگرگونی رهبری کشور و مردم افغانستان در مجله « نیما » نوشته شده بود چه خوش آمده بود که :

«هنوز هم شاید سالیان دراز و حوصله بسیار بکارباید برد تا روشن اندیشان و دانش‌پژوهان این دو کشور برای پاک کردن رسوب‌های سیاست امپریالیستی کوشش‌ها کنند و تاریخ‌های ملی و فرهنگی خود را نیز از اثرهایی که دست استعمار و امپریالیسم در آنها وارد کرده است بزدايند ، این سخنی از روی صفای وطن پرستی است لیکن بگفته‌ی صائب :

« ازین قلمرو ظلمت گذشتن آسان نیست دلی بروشنی آفتاب می‌باید »
 نزدیک به چهل سال پیش از استاد خود نام « رستم التواریخ » را شنیدم که میفرمود :
 « این بی‌غرضانه‌ترین کتابی است که درباره شاه سلطان حسین و نادر و اشرف و محمود
 هوتکی نوشته شده است درینا که برخی مطالب را هم که بهیچوجه اهمیت تاریخی ندارد در
 این کتاب نوشته است » اما در هر صورت چون خود و پدرش معاصر آن دوران بوده‌اند که
 هنوز انگلیس‌های هند و روس‌های تزاری برای ما و افغانها تاریخ « فتنه افغانه » و درافضیهای
 جانی « نساخته بودند ، کتاب بی‌طرفانه‌ای است. چند سال پیش این کتاب باهتمام محمد
 مشیری چاپ شد و بزودی کمیاب و نایاب گردید. اکنون يك قسمت از این کتاب را درباره‌ی
 احمد شاه درانی یا احمد شاه بابا که بزرگترین و صمیمی‌ترین سرداران نادرشاه افشار بود
 در اینجا می‌آورم و سپس به تاریخ‌ها و اسناد معتبر دیگری می‌پردازم.

« ... غرض آنکه چون بعد از قتل نادرپادشاه موبک نادر پادشاهی متفرقه‌وپراکنده
 گردید و نره شیران بی‌پادشاه ایران ، از هرجانب مطلق السلسله و یله گردیدند از آنجمله
 الله یارخان ازبک که از جانب نادر پادشاه جم‌چاه گیتی‌ستان حاکم شهر لاهور بود ، چون
 خبر قتل نادر پادشاه را شنید با کوهکبه سالاری و دبدبه سرداری از شهر لاهور بیرون آمده
 رو بجانب فارس روانه گردید بهر شهر و دیار و قریه که مسکن سنیان بود با اهلی کمال
 سلوک بجا آورد و هرجائی که منزل و مأوای شمیمان بود اهلی را قتل و اسیر و اموالش را
 غارت و معمورش را خراب نمود تا وارد شهر شیراز گردید با محاربات وجد و جهد در
 آن شهر از شمیمان بسیار قتل‌عام نمود و عمارات عالیه آن را خراب کرد از آنجمله عمارتهای
 دلپسند امام قلیخانی »

الله یارخان با « تیختر ونخوت تمام » پس از آنهمه قتل و غارت بدربار احمدشاه درانی
 معروف به احمد شاه بابا وارد شد و « از روی فخر و مباهات بخدمت فلک رفت و الاجاه
 احمد شاه عرض نمود که ای احمد پادشاه بدولت و اقبال تو همه ممالک ایران را خراب و
 اهلی را قتل و غارت و اسیر نمودم که تا قیامت مرمت پذیر نخواهد بود. احمد شاه از روی
 غیظ و غضب فرمود : ای حرام زاده بدبخت توبه ... زن خود خندیدی چرا چنین کردی
 مطابق کدام مذهب چنین رفتار نمودی. عرض نمود در مذهب حنفی بر اهل سنت جان و مال
 و عرض شیمه حلال و مباح است فرمود ای حرامزاده چرا موافق کتاب خدا رفتار نمی‌نمایی
 خدا می‌فرماید: ولا تقتلو النفس التي حرم الله الا بالحق ، عرض نمود پادشاه شمیمان دائم
 ناسزاها به خلفای راشدین می‌گویند. فرمود عقلا و علمای شیمه چنین نمی‌کنند و اگر سفها
 و جهال ایشان چنین ناممقول نمایند ، ایشان داخل انعام و بهائم خواهند بود و در قیامت
 خدا حکم در میان ایشان خواهد کرد و جزای ایشانرا خواهد داد و گناه و بدی به جهالت
 پرعیب ندارد ، امید آمرزش بر آن هست ، ای حرامزاده بدان که مذهب حق همین است که
 ما تحصیل نموده‌ایم ، حضرت «علی بن ابیطالب (ع)» خلیفه بلافضل «حضرت محمد رسول الله ص»
 است ، بی‌شک بحکم خدا و رسول (ص) و حدیث غدیر خم راسته و درست است ، اما اشار
 آزرمان افساد نمودند و راضی به این مطلب نشدند و بنا بر مصلحت مصلحین خیراندیش به

اجماع امت خلفای راشدین را جبراً بر مسند خلافت نشانیدند ، به اذن و رخصت و رضای « حضرت علی ابن ابیطالب (ع) » و در ایام خلافت ایشان همه مهم سازیهای دینی و دنیوی و مشکل گشائیها ، از آن جناب بوده و حضرت محمد رسول الله (ص) ، و « حضرت علی ولی الله » در مرتبه اخوت بیشک مانند « حضرت موسی » و « حضرت هارون بوده و در میان « حضرت علی » و خلفای راشدین ، کمال اخوت و الفت و محبت و مودت بوده و برهان این قول آنست که « حضرت علی » دختر خود « حضرت کثوم » را که از حضرت فاطمه زهرا داشت بفاروق اعظم تزویج نمود و سه پسر خود را مسمی به اسم خلفای راشدین نمود و این چهار رکن اسلام می باشند و به مظاهر و معاونت هم بالاتفاق دین را رواج دادند و از اولاد و احفاد علی یازده نفر امامان و پیشوایان بحق بوده اند و خلفای « بنی عباس » به راستی و درستی خلافت نمودند و مقوی اسلام و مروج دین بوده اند .

غرض آنکه این دعوی و نقاضت و خصومت و ضدیتی که در میان شیعه و سنی میباشد ، باطل و عاقل و بیهوده می باشد خدا گمراهان این دو گروه را هدایت نماید .

ای سگ بی دین ما که « احمد پادشاه » می باشیم و خدای عالم ، ما را به اهل ممالک مرتبه پدری داده و از برای پادشاهان در حقیقت نسل و پیوندی نمی باشد ، زیرا که بر همه خلائق پدر میباشد و باید محافظت اولاد خود یعنی سپاه و فرمان برادران خود بنمایند . پس بر ذمه ما می باشد که انتقام ایران و اهلس را از تو حرامزاده بکشیم ، به رأی صائب ما قتل تو و اتباع تو واجبست .

ناگاه مانند شیران غران نر از روی غیظ و غضب فریاد بر آورد که هر کس که سرما را دوست دارد ، شمشیر و خنجر از غلاف بیرون آورد قربه الی الله و طلبالمرضاته این « الله یار » کافر ظالم و همه اتباعش را بکشد که بهشت را داخل خواهد شد .
به یکبار سپاه و عمله جاتی که حاضر بودند به شمشیر و خنجر و نیزه و تبرزین و تیر عالیجاه الله یارخان مذکور و اتباعش را بخواری و زاری کشتند و احدی از ایشان را زنده نگذاشتند .

این احمد پادشاه همانست که درباره اش در تاریخ روابط خارجی ایران آمده است که :
« کلیه سران سپاه نادر عمل توطئه کنندگان و قاتلین نادر را تصویب نمودند جز احمد خان درانی که تصمیم گرفت با نیروی ده هزار نفری خود انتقام پادشاه مقتول را بگیرد . . » (۱)
پس از آنکه احمد خان درانی بطرف قندهار حرکت کرد و در آنجا به سلطنت رسید « در سال ۱۷۴۹ توانست هرات و مشهد را هم تسخیر کند اما این بار امیر افغانی تصمیم گرفت خراسان را برای شاهرخ نواده نادر باقی بگذارد . » (۲) در نامه ای که احمد شاه بابا به سلطان مصطفی ثالث امپراطور عثمانی نوشته احمد شاه بابا شاهرخ را « نور دیده » خود خوانده است (۳) .

و باز رستم التواریخ درباره احمد شاه بابا چنین نوشته است که :

۱ و ۲- تاریخ روابط خارجی ایران تألیف عبدالرضا هوشنگ مهدوی ص ۱۰۰ .

۳- نامه احمد شاه بابا به امپراطور عثمانی که در کابل به طبع رسیده است ص ۲۳ .

« رستم الحکما مؤلف این کتاب می گوید که نواب میرسید حسین صفوی مرحوم از برای این طالب حق ، حکایت کرد که مدتی در دارالضیافه والجاه احمد پادشاه مذکور مهمان بودم ، بعرض آن والجاه رساندند که در شهر قائن شاعری خلفای زاشدین و اکابر اهل سنت و پادشاه والجاه و اهل و عیال و احفاد و وزراء و امراء و باشیان و مقربین در گاهش را هجو فاحشی نموده ، امر فرمود آن شاعر را حاضر نمودند .
آن پادشاه دادگر بر تخت پادشاهی بر نشست و وزراء و امراء و مقربین در گاه و عملجات به ترتیب و نظام هر کسی برجای خود ایشان ، آن والجاه شاعر مذکور را به پیشگاه طلب فرمود و امر فرمود به وی که هجونامه را بر خوان .

شاعر مذکور از روی خوف نتوانست ایستاد ، زانوهایش از تشویش سست شده بر زمین افتاد . آن والجاه فرمود که ای شاعر مشوش میباش ، به چهار یار بزرگوار قسم که به سبب هجو نه ترا می کشم و نه آزار خواهم نمود و اگر اشعار هجو را خوب گفته ای جایزه و انعامت می دهم و اگر بد گفته ای همان طومار هجونامه را می فرمائیم بدهانت بپایانند و بر سرت بزنند تا بلغ نمائی .

شاعر مذکور شروع نمود بخواندن هجونامه از اول تا آخر نمود و آن پادشاه پرخوصله با جمعیت حواس بدقت همه را استماع فرمود چون اشعار هجونامه آبدار و استاد پسند بود و والجاه احمد پادشاه صاحب کمالات و علوم و فضایل و حسن اخلاق و در خوش صورتی و نیک سیرتی در زمانه طاق و وحید آفاق بود و شعر فہمی بی نظیر بود ، به آن شاعر مذکور تحسین و آفرین بسیار فرمود و فرمود او را سراپا به خلعت گرانمایه و مبلغ صد تومان نقد خوشدل و مفتخر و مباحی نمودند .

و در یکی از نامه های طیب نادرشاه (۱) نوشته شده است که « چهار هزار نفر از افغانان بسرکردگی امیرخان (احمد خان درانی) که کشته شدن نادر را باور نمی کردند ، به نگهبانان شاه که شماره آنها شش هزار نفر بود و در توطئه قتل نادر شرکت داشتند و چهار هزار قزلباش نیز بآن عده افزوده شد حمله کردند . آن افغانان رشید با جسارت و تهور مغرطی داد نبرد دادند و با آنکه مخالفان از حیث شمار بر ایشان برتری داشتند ایشان را پس نشانند و چون به چادر نادرشاه و از گون بخت اندر آمدند جسدی را یافتند که سر نداشت و در خون خود شناور بود از دیدن این حال همگان را اسلحه از دست بر زمین افتاد و شیون افغانان درضا پیچید و سپس خود را از معرکه بیرون کشیدند . قزلباش ها و همدمان نشان که بدنیاال آنان تاختند نتیجه ای نگرفتند » .

پس از قیام سید محمد که شاهرخ را کور کرد احمد شاه بابا بسوی مشهد شتافت و در این باره طیب فرانسوی نادر چنین می نویسد : « چون امیر از مجازات مقصر فراغت یافت داناترین و حادق ترین طبیبان را برای معاینه و معالجه چشمان شاهرخ احضار کرد و آن طبیبان اطمینان دادند که همان قوم ای که او را از زهر عادلشاه مضمون داشته از ستم سیدعاصی

۱- از کتاب « نامه های طیب فرانسوی نادرشاه » از انتشارات انجمن آثار ملی

هم در امان نگه خواهد داشت... افسوس که به کام خود نرسید و چشمان شاهرخ شاه تا ابد تیره ماند پادشاه ملول شد و با میل و اراده خود از تاج و تخت دست برداشت اما امیررشید و جوانمرد هرگز آن را بسر خود نگذاشت ... »

گوشه می دیگر از این تاریخ درباره ی نواسه ی احمد شاه بابا از تاریخ روابط خارجی ایران : (۱)

و هنگامی که زمانشاه بر اثر دعوت هندیها که از مظالم مأموران انگلیسی به ستوه آمده بودند به هند حمله برد و دهلی را مورد تهدید قرار داد انگلیس ها به وحشت افتاده فتحعلی شاه را وادار به لشکرکشی به افغانستان و از بین بردن زمانشاه نمودند ولی از این اقدام کوچکترین سودی عاید دولت ایران نشد ... مقارن جلوس فتحعلیشاه به تخت سلطنت به علت تجاوزات مکرر زمانشاه به سرحدات هندوستان توجه لردولزکی فرمانفرمای انگلیسی هند بسوی ایران معطوف و تصمیم گرفت با کمک ایرانیان دفع غائله زمانشاه را بنماید . به این منظور به مهدی علی خان ایرانی که تابعیت انگلستان را قبول کرده بود و با لقب بهادر جنگه نمایندگی شرکت هند شرقی در بوشهر را بر عهده داشت مأموریت داد بعنوان سفیر فوق العاده به تهران برود و فتحعلیشاه را به لشکرکشی به افغانستان بر ضد زمانشاه وادار سازد تا با ایجاد گرفتاری در سرحدات غربی افغانستان از دست اندازی زمانشاه به خاک هند جلوگیری نماید .

مهدی علی خان يك اعتبارنامه مالی از حکومت هند و يك نامه رسمی برای پادشاه ایران در دست داشت که به موجب آن به وی اختیار داده می شد هر چه را صلاح می دانند در قرارداد با دولت ایران ذکر کند. اما وی با نهایت تدبیر و سیاست توانست بدون آنکه دیناری خرج کند با تحریک احساسات ملی پادشاه قاجار که باطناً بی میل به تسخیر افغانستان نبود مقصود خود را عملی سازد و بدون آنکه بگذارد اولیای دولت ایران بفهمند که مساعدت ایران برای نجات هندوستان چقدر ارزش دارد فتحعلیشاه را وادار به لشکرکشی به افغانستان نمود. مهدی علی خان بهادر جنگه با موفقیت کامل و خوشحالی فراوان از این که مأموریت خود را انجام داده است فرمانی هم از پادشاه ایران گرفت که هر جا فرانسویان بخواهند به خاک ایران قدم گذرانند مأمورین دولت موظفند آنها را توقیف و زندانی کنند .

در سال ۱۸۰۰ هنگامی که زمانشاه به پشت دروازه های هند رسیده و در درس بزرگی برای حکومت انگلیسی هند ایجاد کرده بود فتحعلیشاه به خیال این که مرزهای ایران رابه وضعی که در زمان صفویه وجود داشت برساند شخصاً در رأس ارتشی عازم خراسان و سپس سرحدات افغانستان شد زمانشاه برای مقابله با ارتش ایران مجبور شد سپاهیان خود را از سرحدات هند احضار کند و در مقابل برادرش محمود شاه که از طرف ایرانیان حمایت می شد پایداری نماید. اما در این جنگه زمانشاه شکست خورد و گرفتار شد و محمود شاه دستور داد وی را کور کردند. با این قربانی دولت انگلستان توانست هندوستان را که مدت ها مورد مخاطره حمله افغانها بود نجات دهد و فتحعلیشاه در حالیکه هیچگونه نتیجه ای از این لشکرکشی عایدش نشده بود به تهران مراجعت کرد. « (ناتمام)